

علت دشمنی رشتیا و فرهنگ با میوندوال چی بود؟

فراز هایی از مقالات داکتر کاظم، داکتر حسن شرق، ولی آریا
و نصیرمهرین در باره آقای رشتیا و آقای فرهنگ

مقدمه:

از ماه جون سال ۲۰۱۵ که آقای داکتر سید عبدالله کاظم مقاله محققانه خود را زیر عنوان «چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟» در پورتال افغان جرمن آنلاین به نشر سپردند، ذهنم متوجه این موضوع گردید تا دریابم که کدام اشخاص و مقامات نزدیک به سلطنت سعی کرده اند تا مخالفت خانوادگی را میان داودخان و شاه دامن بزنند و سرانجام "داودخان را به یک مخالف سرسخت نظام" تبدیل کنند؟ مقاله آقای داکتر کاظم و تبصره های سایر هموطنان در این پورتال و در دیگر رسانه ها بالاخره سرکلافه را بدستم داد و برای من معلوم شد که منشاء اصلی اختلافات میان داودخان و مقام سلطنت، سردار ولی بوده است و سردار ولی، بعد از آنکه خسروش محمد ظاهر شاه را با خود همنظر یافت، برای زخم زدن به داودخان از هر فرصت و موقعی استفاده میکرد، تا داودخان را وادار به استعفی کرد. در دوره حکومت انتقالی داکتر یوسف خان، اشخاصی چون سید قاسم رشتیا و برادرش فرهنگ و سید شمس الدین مجروح بشمول داکتر یوسف خان، برای جلب رضایت شاه و سردار ولی داوطلب میگردند تا داودخان را بطور کامل از صحنه فعالیت های سیاسی آینده افغانستان خارج کنند. برای تطبیق اینکار طرح ماده ۲۴ قانون اساسی بهترین وسیله شمرده میشد که آنرا هم برداودخان وارد کردند. از این سبب داودخان به دشمن سرسخت نظام شاهی مبدل گردید و تا آن نظام را سقوط نداد، آرام نگرفت.

نکته دومی که در صدد دریافت آن بودم، معلوم کردن علت اصلی خصومت رشتیا و برادرش فرهنگ با شهید میوندوال است، این خصومت تا آنجا عمیق است که رشتیا به میوندوال زهر میخوراند، ولی میوندوال از اثر آن زهر نیمیرد مگر رودههایش قسماً فلج میگردد و از چند جا قطع میشود تا اندکی بهبودی می یابد ولی تا آخر عمر از این ناحیه رنج میکشد. از نوشته های آقای ولی آریا، برمی آید که علت اصلی دشمنی این دو برادر با میوندوال نیز زیر سر سردار ولی بوده است، و او بوده که میوندوال مرحوم را به نظر خوب نمی دیده است. شاید میوندوال بخاطر حفظ مناعت نفسش، به سردار ولی چندان تمکین نمیکرده، و سردار خود خواه این برخورد میوندوال را توصیه یا سفارش سردار نعیم خان و داودخان نسبت به خود تلقی کرده باشد و نزد حواریونش (فرهنگ و رشتیا) از وی شکایت کرده باشد و آنها هم بر آتش خشم سردار روغن پاشیده باشند.

توجه به فرازهای فشرده از نوشته های صاحب نظران افغان این حقایق را بخوبی برملا میکند.

از مقاله داکتر کاظم:

قبل از نقل فرازهایی از مقاله داکتر کاظم باید بگویم که، استعفای داودخان از مقام صدارت و روی کار آمدن داکتر یوسف به حیث صدراعظم دوره انتقالی، بزودی صف دوستان و مخالفان داودخان را از هم جدا ساخت. نخستین وزرای که در صف مخالف داودخان در کابینه دکتور محمدیوسف تبارز کردند، سید قاسم رشتیا، سید شمس الدین مجروح و میرمحمد صدیق فرهنگ (برادر رشتیا) بشمول خود داکتر یوسف خان بودند. این چهار نفر برای کسب محبوبیت نزد شاه و رضای خاطر جنرال سردار ولی، در هر فرصتی از انتقاد بر حکومت گذشته یعنی برداودخان دریغ نمی ورزیدند و خود را علم بردار دموکراسی و قانون اساسی (۱۹۶۴) وانمود میکردند. اما به نظر میرسد که

میوندوال، در دوره پس از استعفای داودخان، زبان به بدگویی و تخریب او باز نمود و میدانست که آب از سرچشمه خت است و تا همین نظام و همین رژیم بر مردم حاکم باشد، هیچ صدراعظمی کاری به نفع مردم کرده نمیتواند. دکتر سید عبدالله کاظم در مقاله «چرا و چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟» میگوید که: آقای رشتیا نقش فعالی در تحریم داودخان از هرگونه فعالیت سیاسی در آینده کشور بازی کرده است. رشتیا در حکومت عبوری داکتر محمدیوسف، شخص دوم در آن حکومت بشمار میرفت و در کمیسیون تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴، یکجا با برادر خود میرمحمدصدیق فرهنگ و سید شمس الدین مجروح یک مثلث قدرت را تشکیل داده بود و جلو هرگونه تلاش و پیشنهاد تعدیل در مواد مربوط به حالت اضطرار را میگرفت. [۱]

داکتر کاظم، وانمود میکند که شخص شاه با داودخان مخالفت نمیورزیده است و خاطر نشان میکند که آخرین تلاش شاه برای بازکردن یک راه آشتی با داودخان این بود که: قبل از تدویر لویه جرگه بار دیگر پادشاه با داکتر یوسف موضوع «حالت اضطرار» را مطرح کرد و فرمود که: «اگر عبارتی به طور مجمل و بدون صراحت [در مسوده] گنجائیده شود که در حالت غیر عادی "شاه هر شخصی را که مناسب بداند" بطور موقت تا زمان رفع حالت اضطرار در رأس حکومت تعیین کرده میتواند.» به نظر رشتیا مبتکر اصلی این اقدام عبدالمجید خان زابلی بود و شاید نظریه از سردار نعیم خان و بوسیله نورا احمد اعتمادی و علی محمدخان وزیر دربار به پادشاه رسانده شده باشد تا به نحوی آشتی شاه با سردار را زمینه سازی نمایند.

بهر حال داکتر یوسف خان با رشتیا و مجروح موضوع را در میان گذاشت و به رشتیا وظیفه سپرد تا بحضور پادشاه موضوع را توضیح نماید. رشتیا مینویسد: «روزی که بحضور شاه باریاب شدم، برخلاف انتظار... در اتاق کار شاه، علی محمدخان و نورا احمد اعتمادی هم حاضر بودند... اعلیحضرت مرا در کوچ پهلوی خود جای داده بدون مقدمه فرمود: شما را زحمت دادم تا نظریات تان را در مورد امکان تعدیل فصل حالت اضطرار که به صدراعظم صاحب ارانه نموده بودید، برای ما هم شرح دهید.» رشتیا میگوید: «... هر قدر برای پوشاندن این تعدیل بظاهر ضمنی و خفی کوشش بعمل آید و یا جزئی و بی اهمیت و شکلی نشان داده شوند، باز هم مردم از و رای قانون اساسی جدید سر و کله سردار صاحب را بهمان قسمی که معرفی و شناخته شده است، مشاهده خواهند کرد و متیقن خواهند بود که دیر یا زود باردیگر ولو از طریق پنجره باشد، داخل صحنه گردیده [اصطلاح از پنجره در آمدن معمولاً برای دزد اطلاق میگردد] و اقتدار را بدست خواهند گرفت. از این جهت به عقیده عاجزانه هیچ فرقی نمیکند که ماده ۲۴ بکلی حذف گردد و یا اینکه جمله ای در فصل مربوط حالت اضطرار گنجائیده شود.» (خاطرات سیاسی رشتیا، ص ۱۹۶-۲۰۰) [۲]

داکتر کاظم به ارتباط الفاظ و لحن عبارت آقای رشتیا، شک و تردید های خود را ابراز کرده و سپس میگوید: «لازم به تذکر است که پادشاه شخص آرام و نسبتاً کم حرف بود، خاموشی او بسا مواقع معنی رضایت خاطرش را نمیداد و اما خوش نداشت داخل جر و بحث در هر موضوعی شود. او یقیناً معنی حرف های رشتیا را درک کرده بود و خوش نداشت به یکی از اعضای خانواده اش در حضورش چنین عباراتی بیان شود. تلاش پادشاه برای تعدیل ماده ۲۴ به شکلی نتیجه نداد و اینکار موجب نارضایتی پادشاه شد که بعداً به شکل دیگری هنگامی تبارز کرد که جلسه رأی اعتماد به داکتر یوسف با حادثه سوم عقرب برهم خورد و مباحثات جدید پیرامون شمولیت رشتیا در کابینه رخ داد. رویداد های فوق و احساس نارضایتی از آن البته توجه پادشاه را قبلاً به محمد هاشم میوندوال به حیث صدراعظم آینده جلب کرده بود و در یک موقع حساس بیک واقعت تبدیل شد. تقرر داکتر یوسف خان و همکاران نزدیکش رشتیا، فرهنگ و مجروح به حیث سفراء در خارج نیز به همین روال صورت گرفت.

نویسنده از قول کشکی علاوه میکند: «میوندوال میدانست که او در کابینه محمدیوسف توسط پادشاه مقرر گردیده (دسمبر ۱۹۶۴) و در عین حال پادشاه برایش گفته بود که بعد از محمدیوسف عهده صدارت را به او خواهد سپرد.» کشکی میگوید که میوندوال با سردار محمدنعیم برادر محمد داود هنگامی که در ۱۹۵۳ بحیث سفیر در واشنگتن کار میکرد، از نزدیک همکار و در تماس بود. میوندوال که در همه مدت با دو برادر روابط صمیمی داشت، در هنگام صدارت خود نیز سعی میکرد تا اختلافاتی را حل نماید که بین محمد داود و حکومت (سلطنت) بمیان آمده بود.» (دهه قانون اساسی، ص ۵۰) [۳]

با نزدیک شدن تاریخ تدویر لویه جرگه قانون اساسی (اول میزان ۱۳۴۳ ش/ ۲۳ سپتمبر ۱۹۶۴)، رشتیا این آوازه را بگوش دكتور محمدیوسف رسانید که: «گویا سردار (داود) گفته است که بروز لویه جرگه شخصاً حضور یافته، انفکاک خود را از عضویت خاندان سلطنت اعلان خواهد کرد و افواه دیگر از آمادگی هواخواهان سردار برای مانع شدن انعقاد لویه جرگه ولو استعمال قوه باشد، خبر میداد.» داکتر یوسف این موضوع را با شاه در میان گذاشت. پادشاه خواهان اطلاعات بیشتر از رشتیا گردید. وبعد از استماع سخنان رشتیا گفت: «گمان میکنم منبع این افواه خود سردار نیست!» و پرسید که چه تدابیری را میتوان اتخا نکرد؟ رشتیا جواب داد: «اگر چند نفر قابل اعتماد با هدایت صریح برای مراقبت دروازه (منزل سردار داودخان) گماشته شوند، هیچکسی نخواهد توانست بدون داشتن کارت عضویت در محوطه داخل شود... اعلیحضرت با تبسم معنی داری پرسیدند: کسی که در مقابل سردار قد علم کند کی خواهد بود؟ رشتیا میگوید: «بدون تردد گفتم خودم.»؟؟

بقول داکتر کاظم، «با این کار در حقیقت رشتیا بر علاوه امور وزارت مالیه، وزارت مطبوعات، امریت لویه جرگه، عضویت در کمیته تسوید قانون اساسی که باید در ردیف سانر اعضا از مسوده دفاع میکرد و به سوالات نمایندگان پاسخ میداد، وظایف مربوط به وزارت داخله، مصنونیت ملی، وزارت دفاع را در راه تامین امنیت لویه جرگه بعهده گرفت و نفر خاص خود را مامور مراقبت خانه سردار ساخت که [معلوم نبود] آیا او یگانه کسی بود که باید به همه وظایف رسیدگی میکرد و آیا در حکومت داکتر محمدیوسف شخصی دیگر قابل اعتماد سراغ نمیشد و یا اینکه اشتیاق به اجرای این همه امور عواملی دیگری داشت؟» [۴]

سپس داکتر کاظم تبصره میکند که: « جریان طوری چرخید که به حکم ماده ۲۴ این حق از محمد داودخان که خواهان رسیدن بقدرت از مجرای قانونی بود، بطور قطعی سلب گردید و حتی اگر انصراف خود را از منسوبیت به خانواده سلطنتی اعلام میکرد، از این حق هم محروم ساخته شد و با اینکار مردی که در حدود ۴۰ سال به نحوی در بالای هرم قدرت قرار داشت و به حیث یک تبعه کشور خواهان خدمت به وطن بود، او را به حکم ماده ۲۴ قانون اساسی از این حق محروم و بیگ «پلنگ زخمی» تبدیل کردند که سخت در برابر نظام و کسانی که چنین وضع را براه انداخته بودند، عقده مند ساخت و حتی روابط عادی خود را با پادشاه و خانواده در حالت تعلیق قرار داد.» [۵]

داکتر کاظم در یک مقاله دیگر خود (داودخان و اردو) از قول جنرال زکریا ابوی نکاتی را اظهار میکند که نشان میدهد شخص شاه عامل مخالفتها در داخل خانواده سلطنتی بوده و با رشد روز افزون داماد خود سردار عبدالولی در اردو، و بی توجهی به نظریات و پیشنهادات داودخان، زمینه را برای کنار رفتن داودخان از قدرت فراهم کرده بود. جنرال ابوی میگوید: «داود خان سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این وفا و دوستی تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار لجوج استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [داود خان] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت، مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داود خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داود خان سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نموده و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد.» [۶]

از کتاب داکتر حسن شرق:

یکی از آگاهان سیاسی امور افغانستان در ۶۰ سال اخیر داکتر حسن شرق است. او که مدت ده سال بحیث مدیر قلم مخصوص داودخان خدمت کرده و بیش از پانزده سال دیگر بحیث همراز و همکار نزدیک او بوده است، بدون تردید تمام اعضای کابینه داودخان و از جمله آقای رشتیا را منحیث وزیر در کابینه داودخان و بعد از آن بخوبی می شناسد، آنچه را او در باره رشتیا میگوید و مینویسد، قابل توجه زیاد است. نامبرده در کتاب خود (تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) در باره آقای رشتیا نکات جالبی را بیان میکند که برای من بسیاری تازگی دارد و می بایست آقای داکتر کاظم و آقای نصیرمهرین و آقای ولی آریا که خاطرات مرحوم رشتیا را مورد تحلیل و ارزیابی خویش قرار داده اند، از توجه خود بدور نداشته باشند.

داکتر شرق مینویسد: «به [با] رفتن محمداود از صحنه سیاسی به گفته بعضی ها روش کهنه دوباره از سرگرفته میشود، چنانکه یکی از شخصیت های مقرب دربارکه بیش از ربع قرن وزیر و سفیر و در تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ ش، مشاور نزدیک شاه بودند [رشتیا] درخاطرات سیاسی خویش تقرر میوندوال واستعفای داکتر محمدیوسف را نتیجه ملاقات سفیر امریکا با شاه تعبیر کرده اند. (تاکید بر جملات از من است.س) تفسیری به این صراحت و خموشی جانبداران شاه جمع گذشته وزیر، شک و تردید هایی را به صحت بودن موضوع به میان می کشد، زیرا جناب وزیر که در جنگ عمومی دوم به جرم همکاری با سفارت انگلیس در کابل مغضوب و محکوم شده بودند به یمن توجه سفارت موصوف، نه تنها جرمش نادیده گرفته میشود بلکه مقام وزارت سالها زیرنعلین او بازی میکرد و هم وزیر موصوف مدعی آنست که در ترتیب و رهنمایی سفیر امریکا به ملاقات شاه شخصاً سهیم بوده است.» [۷]

این اشارت داکتر شرق که آقای رشتیا را، در جریان جنگ جهانی دوم جهانی در خدمت سرویس اطلاعات خارجی انگلیس نشان میدهد، برای من تازگی دارد و تعجب میکنم که چگونه آقای نصیرمهرین و آقای ولی آریا از تذکر آن در مقالات خویش دریغ کرده اند؟ ممکن است، این اشارت آقای داکتر حسن شرق از نظر ایشان بدور مانده باشد. علاوه داکتر شرق در مورد توفیق میوندوال به جای داکتر یوسف، بعد از دیدار سفیر امریکا باشاه افغانستان، اظهار شک و تردید میکند که با نظریات و تحلیل آقای نصیرمهرین و ولی آریا، همسویی دارد.

از مقاله ولی آریا:

آقای ولی آریا، از صاحب نظران و تحلیلگران خوب افغان مقیم امریکاند که در این اواخر از ایشان چند نوشته جالب و با محتوا در پورتال افغان جرمن آنلاین خوانده ایم. نامبرده ضمنی مقالته مبسوطی که در اعتراض بر صمد ازهر زیر عنوان «در دادگاه مردم» نوشته و در سایت کابل ناتته به نشر رسانده، تحت عنوان فرعی (میوندوال و دو شاهد حرفوی) پیشینه دشمنی آن دو برادر را با میوندوال ذکر میکند، ولی علت اساسی مخالفت آنها را با شهید میوندوال بدست نمیدهد. آریا میگوید، در دوره حکومت انتقالی داکتر محمدیوسف، آن دو برادر مانع سهمگیری میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی گردیدند و وقتی که میوندوال در مورد اصول مشروطیت دلایل خود را در نامه ای مفصل نوشته و به کمیسیون تسوید قانون اساسی ارسال کرد، بر اثر مخالفت های فرهنگ و رشتیا، به آن نظریات توجهی صورت نپذیرفته و اصلاً در کمیسیون مطرح نگردیده است. اما بیان این جریان، اصل علت اختلاف آن دو برادر با میوندوال را روشن نمیکند و دانسته نمیشود که این اختلافات از کجا منشاء گرفته است؟ آیا دانش و آگاهی های مرحوم میوندوال نسبت به آن دو برادر بیشتر بوده است و آنها بیم داشته اند که اگر میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی سهم بگیرد، کریدت اصل های قانون اساسی به میوندوال خواهد رسید و آن دو برادر از آن محروم خواهند شد؟ یا اینکه با حضور میوندوال در کمیسیون تسوید قانون اساسی، آن دو برادر نظریات و نیات خود را مخصوصاً در مورد داودخان نخواهند توانست به کرسی بشنایند، زیرا که میوندوال، در زمان صدارت داودخان از اشخاص مورد اعتماد سردار نعیم خان بوده و سالهای متمادی به حیث سفیر کبیر افغانستان در امریکا و وظیفه اجرا کرده بود و داودخان نیز به او حسن نظر داشت.

در زیر فشرده ماجرا را از قلم آقای ولی آریا دنبال میکنیم:

«میوندوال و دو شاهد حرفوی» :

«... علت عمده خصومت این دو برادر با شهید میوندوال که بسیار عمیق و ریشه ای بود تا مدت ها در نزد اندیوالان حزب مترقی دموکرات، دانسته نبود تا آنکه حوادث و حالات و اسنادی مشاهده گردید که ما را به کنه این خصومت راه نمود.

در مورد صدیق فرهنگ، نقاضت او با میوندوال وقتی مشهود شد، که این دو برادر در دوره انتقالی صدارت دوکتور محمد یوسف، عضو کمیسیون تدوین قانون اساسی تعیین شدند، و با تمام امکان تلاش کردند تا از عضویت میوندوال در این کمیسیون جلوگیری کنند و بعد از آنکه میوندوال نقطه نظر های خود را پیرامون تدوین یک قانون اساسی دموکراتیک به کمیسیون فرستاد، باز هم این دو برادر بودند که آنرا از اجندای بحث بیرون کشیدند.

تظاهرات سوم عقرب که در حقیقت چیزی جز جولان آرمان های متراکم و تاریخی جوانان و ملت افغانستان نبود، که می خواستند بعد از یک دهه ظلمانی قبل از دوره انتقالی، یکبار دیگر شمع کم فروغ یک دموکراسی اعطا شده، ولو از بالا را ببینند. که بر این مبنی جوانان می خواستند جلسات رای اعتماد بر حکومت دوکتور محمد یوسف را در پارلمان استماع کنند، اما از آنجائیکه یکعه از وکلا اظهار داشتند که به عده ای از وزراً اعتماد ندارند و سید قاسم رشتیا را صریحاً نام بردند که یک فرد بد نام است و تا زمانیکه او در لست کابینه است، آنها به حکومت رای اعتماد نخواهند داد و حتی عده ای ابراز کردند که **یگانه وزیر قابل اعتماد آنها میوندوال است** (که همین حس اعتماد و کلا نسبت به میوندوال سبب شد که بعد از حوادث خونین سوم عقرب، سلطنت او را منحنیث کسیکه که می توانست در آن مرحله حساس و نا آرام سیاسی از پارلمان بگذرد و بر اوضاع مسلط گردد، تشخیص کند) که در اثر اقدامی مبنی بر سری ساختن جلسات رای اعتماد و بیرون کشیدن سامعین از پارلمان، تظاهراتی متشکل از تمام اقشار و محصلین و متعلمین کابل براه افتاد، که تا آنجا که مشهود است بر اثر امر جنرال عبدالولی پسر عم پادشاه، بر مظاهره کنندگان آتش باری صورت گرفت که سه نفر شهید شد و ده ها نفر مجروح گشتند، و چندین نفر روانه زندان شدند. فضای کشور را اضطراب عمیقی فرا گرفت، سلطنت به جای آنکه مسبب این جنایت را تحقیق و مجازات کند، دوکتور محمد یوسف را مجبور به استعفی نمود، و محمد هاشم میوندوال را به تشکیل کابینه مأمور ساخت... تا از یکطرف دوکتور یوسف را در بدل خطای پسر عم خودش قربانی کند و از جانب دیگر با کشاندن حکومت دوکتور یوسف به استعفی، وانمود کند که وقتی به ناراضیان حوادث سوم عقرب گذاشته است تا آنها را با یک دستاورد، راضی و خاموش سازد، و بالاخره فرزند دیگری از ملت را سپر خویش گرداند و چون بحران را فرونشاند او را نیز چون دستمالی بدور اندازد (مراجع شود به نوشته شهید میوندوال در مورد محاکمه اشیا)

.... بعد از استعفا دوکتور محمد یوسف، این دو برادر که سنگ همنوایی با حکومت او را کاذبانه به سینه می زدند، به جای آنکه با داود و پرچم که به زعم آنها مسبب سقوط دوکتور یوسف بودند به مخالفت برخیزند، علیه شهید میوندوال در عقب خنجر کشیدند که درحقیقت هیچ گونه همنوایی با دوکتور یوسف نبود بلکه خصومتی بود با میوندوال، که این دو برادر به آن تعهد داشتند.

بعداً به حربۀ دیگر متوسل شدند و میوندوال را مخالف قانون اساسی خواندند، که شهید میوندوال با نوشتن « مشروطیت » و « راه تطبیق قانون اساسی » روشن ساخت که واجد چنان درک عمیقی از مشروطیت و قانون اساسی است که فرهنگ در تاریخ عقده گشای خویش زمانیکه مکارانه میخواهد تلقین کند که گویا میوندوال حتی در زمان سلطنت آرزوی تغییر سیاسی با فشار را در کشور داشت و با او مشوره کرد، صدیق فرهنگ چون دروغ گویی که حافظه ندارد، آنچه را میوندوال ۲۰ سال قبل، خود مطرح کرده بود (مراجعه شود به مشروطیت اثر میوندوال سال ۱۹۶۹ شماره ۶۳ جریده مساوات)، صدیق فرهنگ همان محتوی را به میوندوال درس میدهد و او را نصیحت به اقدامات دموکراتیک می کند.

نشریه بنام رامپارتس ادعا کرده است که سازمان استخبارات مرکزی امریکا متعلمین افغانی را استخدام میکند و گفته است افرادی استخدام شده تا سویه کابینه هم می باشند (که تا سویه کابینه می تواند از رئیس مستقل قبایل وقت تا کلیه وزرا را در بگیرد، نه تنها رئیس کابینه را)، و دفعتاً درکنار آن شایع ساخته شد که این سویه کابینه، هدفش میوندوال است و این شایعه چنان دامن زده شد که حتی پارلمان از میوندوال خواست در زمینه توضیح بدهد... اما باید پرسید که چگونه نوشته یک اخبار کوچک محلی در امریکا چنین زود به افغانستان رسید و چه کسانی آنرا تعبیر و تفسیر کردند و چه هدفی را می خواستند القا کنند.

باید گفت که بعداً شهید میوندوال دریافت که از بودجه احتیاطی غیر قابل دسترس حکومت ها در وزارت دفاع ، به امر جنرال عبدالولی چند هزار دالر به حساب این روزنامه انتقال یافته بود و تعداد کثیری از شماره های آنرا وارد کرده بودند، مگر از آنجائیکه خاک خشک به دیوار شهید میوندوال نمی چسبید، باید این جعلیات را به گونه ای تقویت می کردند، همان بود که صدیق فرهنگ با ارتباطات مغشوش و دو پهلوئی بین المللی که داشت، شخصاً خبرنگار بی بی سی لندن را دعوت و به او راپور داد که چنین نشراتی در امریکا صورت گرفته و در کابل افواه است که این گفتار

شامل محمد هاشم میوندوال صدر اعظم نیز می باشد و بی بی سی لندن با همان نقشی سیاسی که در جهان بازی می کند و بر همه آگاهان اشکار است، گفت در کابل چنین افواهایی وجود دارد. که برای صدیق فرهنگ و سایر جعل کاران مقتدر، کافی بود، چه حکمرانان افغانستان که این تاکتیک های ماکیاولی [را] به خوبی از بر داشتند، شروع کردند به آنکه بی بی سی نیز چنین گفت، که هر مبتدی مسایل سیاسی میداند که اگر بی بی سی چنان موسسه حق گو و با وجدان نشراتی است آیا یکروز به جهانیان از اقدامات لارنس و یا ملای گماشته در پل چرخ و یا توطئه های ضد شاه امان الله و طرح نصب نادرشاه بر سلطنت افغانستان و بالاخره عناصری که دیروز در رژیم های گماشته رهبران گمراه شوروی گلو پاره می کردند و امروز همه از سخن گویان بی بی سی لندن هستند، و افواها نه بلکه حقایق مستند بر ضد شان وجود دارد یک کلمه گفته است؟.

اما وظایف فرهنگ در تنزیل یک شخصیت پاک و استوار ملی بازهم پایان نیافت، اینبار ارتباطات شرقی خود را به خدمت گرفت و خبرنگار نشریه لینک (Link) را که ارگان نشراتی یکی از گروه های کامیونست هند بود، به کابل دعوت کرد و شخصاً به او عین راپور بی بی سی لندن را سپرد، که آن نشریه باز نوشت که چنین افواهایی در کابل وجود دارد، که هیچ کدام قول موثقی را ذکر نتوانستند و همه، زیر عنوان افواها کابل بر این آتش فرهنگ و شرکاء، بر ضد میوندوال هیزم تر و ناسوز انداختند که به جانی نرسید و امروز همه ملت افغانستان، همه این افراد دو چهره چپ و راست و شرق غرب را شناخته اند.

اما کجاست که صدیق فرهنگ بر ضد میوندوال از پا بنشیند، زیرا این تنها یک خصومت شخصی نبود بلکه وظیفه ای بود که عناصر مجهول الهویه سیاسی در خصومت با بزرگ مردان استوار مردم دوست و ضد استعمار به عهده دارند، این عناصر ضد ملی، در هر آش ملی، چون مگسی اند، تا آنرا آلوده کنند (که این بحثی دیگر نیست جداگانه و مفصل) و وظیفه دارند دور هر خوانی چهار زانو بزنند و عده مردم را با استمالت ها و خوش آمد گونی ها بفریبند و برای خویشتن جای پانی برای اهداف مشخص باز کنند و بعد با انتقادات و نیشخند بر همان دوستان دیروزی از پا افتاده اش، برای خویش نام و نشانی یا گریز گاهی کمائی کنند (که مثال آنر در بالا دیدیم).

بلی بازهم صدیق فرهنگ از پا نه نشست و بسیار ناجوانمردانه، خنجری را از عقب بر میوندوال که دیگر جام شهادت نوشیده است، حواله می کند زیرا او نیز چون ازهر و همدستانش انتظار کشید تا میوندوال کشته ستم و استبداد و استعمار گردد، تا او بر وثیقه این جنایت ملی، مهر شهادت کاذب خویش را بگذارد و دست خونین جنایت کاران و ستم گران و استعمار را به دامن خویش پاک کند، که در تاریخ «افغانستان در پنج قرن اخیر» که جز یک تاریخ عقده گشا چیزی دیگری نیست با مکر معلوم حتی بزرگ مرد سیاسی شرق سید جمال الدین را یک عنصر مجهول خطاب می کند، (مراجعه شود به تاریخ عقده گشا ی فرهنگ) و چون هیچ کس دیگری را شاهد کاذب خویش نمی یابد، لذا خود داستانی جعل می کند که، در زمانی که این مبارز مکار دیروزی، سفیر سلطنت در یوگوسلاویا بود، «میوندوال از وی تقاضای ملاقات خصوصی کرد و درضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نا بسامانی ها، شخص ظاهر شاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت، سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد، من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد، وی گفت جمهوری، من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام در این راه اگر کامیاب هم شود به دیکتاتوری نظامی منجر خواه شد، بنابراین، صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را در ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند، نمی دانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم.»

.... اما بیایید ببینم که فرهنگ کیست و چه می نویسد: صدیق فرهنگ سفیر کبیر رژیم سلطنت، خسر بره صدر اعظم برحال و محبوب سلطنت، و از طرف دیگر خسر خانمی از خاندان سلطنت است.

در بالا ما به هموطنان روابط خصمانه فرهنگ را با میوندوال به ایجاز برشمردیم، حال هموطنان شما خود قضاوت کنید که آیا انسانی با پخته گی و درایت و قوت حافظه چون میوندوال، از صدیق فرهنگ، وقت ملاقات می خواهد و با تمام سوابق ناگوار و دشمنی های بی پرده و سیاهکاری های آشکار فرهنگ برضد وی، نزد این مبارز

کرانی دیروز و وابسته تمام عیار سلطنت همان روز، و مشاور سیاسی استعمار فردا می رود، و او را به اقدام بر ضد سلطنت دعوت می کند.

اگر میوندوال چنین تصمیمی را خلاف کلیه اصولی که بدان معتقد بود میداشت به جای آنکه با یک دشمن چند پهلو و بیبکاره و دوره گرد سیاسی چون فرهنگ مطرح کند بهتر بود با جنرال عبدالولی که دشمن یک پهلو و یک فرد مقتدر نظامی و آرزو مند قدرت بود، مطرح می کرد، که خطرش همان بود ولی امکان موفقیتش بیشتر....

« خصوصت مشترک دیگر این برادر مشکوک با شهید میوندوال نیز ریشه ای و عمیق بود اما این خصوصت زمانی آفتابی شد که شهید میوندوال بعد از بیانیة پروگرام کار و عقاید اصلاحات در جشن استقلال افغانستان، تشکیل حزب مترقی دموکرات را اعلان کرد و بعداً با نوشیدن یک شربت در کمپ صدارت، از دست یک فرد شناخته شده، دفعتاً به التصاق روده ها مبتلا می شود که چندین بار تحت عمل جراحی قرار می گیرد، و از آنجائیکه مرد دلیر و با حوصله و متین بود، با وجود آنکه منبع این توطئه را میدانست، زبان نگشود تا آنکه چند سال بعد که تحریکات رشتیا با استخدام نویسنده های کرانی بر ضد وی شدت گرفت و باز مرحوم آریا در جواب آنها تحت عنوان «چه گفتند و چه نوشتند» سلسله مقالات طولانی ای در جریده مساوات در رد این یلوه گونی ها نوشت، روزی شهید میوندوال در حضور کسانی که اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که «**زدیم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است**» و بعد شهید میوندوال افزود، کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.

و چون آن توطئه به مرگ میوندوال نه انجامید، باز هم این برادر برابر و هم شیوه فرهنگ با وجود تمام سیاه کاری های دستوری د رچندین نشریه کرانی در زمان حیات میوندوال به هر کسی بر ضد وی دست می انداخت، و یکی از بزرگترین نقاره چیان اتهام روابط میوندوال با غرب بود، که بعداً جعل نامه ای را بعد از شهادت میوندوال سرهم کرد، و شاهکار زندگی ناپاکش را در این جعل نامه تحت عنوان «**خاطرات سیاسی**» بیرون کشید تا وظیفه نهانی خویش را در مقلوب سازی حوادث سیاسی در افغانستان و مغشوش سازی چهره های امتحان داده ملی، با داستان سازی های وقیح خود ستایانه به پایان ببرد، کسیکه فساد کرکتر و ارتشاً های نفرت انگیزش، اشعار ورد زبان ملت چه، که حتی مکتوبی بچه های آن زمان بود که «**دزد پوسته دیروز، رئیس مستقل امروز، وزیر کابینه فردا، سید قاسم رشتیا**». [۸]

از مقاله آقای نصیرمهرین:

آقای نصیرمهرین در سایت آریانی، در سلسله مقالات نقد و بررسی خود زیرنام «سوم عقرب» را بار دیگر بنگریم» (بخش هشتم) تحت عنوان «چرا دکتور محمدیوسف مجبور به استعفا شد» برای بخش از خاطرات سید قاسم رشتیا و تذکرات برادرش آقای فرهنگ مکتب نموده است. بزعم آقای مهرین، سید قاسم رشتیا در خاطرت سیاسی خود سناریویی را جعل کرده تا نشان بدهد که میوندوال، یک عنصر وابسته به امریکا بوده و با کمک مستقیم سفیر آن کشور به جای دکتور محمدیوسف، به مقام صدارت افغانستان رسیده است و گویا حادثه سوم عقرب و تظاهرات محصلین پوهنتون کابل هیچ تاثیری در برطرفی دکتور محمدیوسف و ارتقای میوندوال بحیث صدراعظم جدید کشور نداشته است.

فراز های مختصری از تحلیل و نقد آقای نصیرمهرین را در مورد رشتیا و فرهنگ در زیر از نظر میگذرانیم :

«فرهنگ میدانست که شخص تصمیم گیرنده شاه بود نه یوسف خان. قانون اساسی هم از شاه بود نه از یوسف خان!

.... یکی از برداشت های تعجب برانگیز فرهنگ در زمینه لزوم دید استعفای صدراعظم، تذکر عامل " شوق " شاه برای آوردن شخص جدید در صحنه است. گویا شاه گذاشت که دکتور یوسف رأی اعتماد بگیرد، بعد شوق صدراعظم دیگری در سرش زد، و آن شوق " دخیل در تصمیم شاه " (فرهنگ/ ص ۵۰۵) شد. شوق تعیین محمد هاشم میوندوال. بهتر بود که فرهنگ می نوشت که شاه پس از رسیدن به این نتیجه که دکتور محمد یوسف باید مستعفی شود، وظیفه داشت که شخص دیگری را برای پست صدارت معرفی کند. آن تصمیم را نیز گرفت.»

مهرین ادامه میدهد: «در این تصمیم عامل شوق را دخیل نمی بینیم. خواستگاه سیاسی آنرا برای سلطنت مینی بر دورنمودن یوسف خان می بینیم. بیشتر از آن شاه دست تایید بر سر یوسف خان نهاده بود. افزون بر اینکه او را بار دیگر صدراعظم تعیین نمود و مامور تشکیل کابینه کرد، این جملات ستایش آمیز را نیز شاه دوهفته پیش از اینکه استعفای محمدیوسف را قبول کند، در باره او گفته بود: " ما مشاهده می کنیم که دولت به خدمات بیشتر و بزرگ شما احتیاج دارد. ما با اعتماد کامل جلالتمآب شما را به حیث صدراعظم افغانستان مؤظف می سازیم. (کشکی ص ۴۹)

سید قاسم رشتیا، استعفای یوسف خان را متأثر از لزوم دید مقامات امریکایی به منظور نشان دادن محمد هاشم میوندوال به جوکی صدارت رسم می کند. [تاکید بر کلمات و جملات یا رنگه کردن آنها، از ناقل این سطور است]



میر محمد صدیق فرهنگ (سمت راست) ظاهر شاه و سید قاسم رشتیا (سمت چپ) - روم ۱۹۸۴

طرحی که رشتیا ریخته است:

سفیر امریکا روز ۲۳ میزان در یک دعوت دیپلماتیک، از رشتیا پیرامون جریانات روز، ترکیب حکومت آینده و موقعیت خود رشتیا سوال نموده است. و در آخر هم آرزوی خویش را برای " باریابی به حضور اعلیحضرت " مطرح کرده. [در] ۲۶ میزان (۱۸ اکتبر) سفیر امریکا، دیدار خصوصی با شاه می کند که ۲۰ دقیقه را دربر گرفته است. بعد از دیدار شاه به وزیر دربار علی احمد خان می گوید که به میوندوال خبر بدهد که نزد او بیاید. میوندوال در خانه است. در دعوت همان روز که از طرف شهزاده احمد شاه در هتل کابل برپا شده بود، به علت مرضی شرکت ننموده است. میوندوال به ارگ فراخوانده می شود و با شاه ملاقات می کند. نتیجه رشتیا این است که میوندوال به بهانه بیماری در خانه نشسته بود. یعنی منتظر بوده است که سفیر امریکا با پادشاه ملاقات کند، بعد او را بخواهد.

رشتیا این موضوع را نیز می افزاید که: " در ظرف ۲۴ ساعت (تا ۲۷ میزان ۱۹ اکتبر) خبر خواسته شدن میوندوال در تمام شهر پخش گردید و هر کس روی آن تبصره می کرد. . . (رشتیا، خاطرات ص ۲۷۵/۲۷۶)

آن چه از نظر نگارنده سخنان رشتیا را تردید می کند، این است:

سفیر امریکا با بهره مندی از آن همه امکانات تشبث آمیز، نمی توانست در بی اطلاعی به سر ببرد و از تعیین مجدد دکتور محمد یوسف خان (۲۲ میزان) آگاه نباشد؟ ۲۲ میزان شاه محمد یوسف را به تشکیل کابینه مؤظف نموده بود.

۱- اگر صدراعظم کشور را سفیر امریکا تعیین می نمود، چرا مدتی پیش که زمان صدارت یوسف خان به پایان نزدیک می شد، موضوع را با شاه در میان نه نهاد؟ در حالی که سفیر امریکا آن هم به حیث سفیر کبیر، مانند چند تن دیگر، سال چندین بار شاه را ملاقات می نمود.

۲- پرسش دیگر این است که چرا سفیر امریکا وقتی را برای باریابی تعیین نموده بود که میوندوال در خانه منتظر بماند. به " بهانه مریضی"، آیا وقت کم بود؟

۳- وقتی محمد ظاهر خان پیشنهاد سفیر امریکا را مطابق سناریوی رشتیا پذیرفت، که باید میوندوال صدراعظم شود، پس چرا آن همه آمادگی های قانونی و رسمی برای رفتن صدراعظم سرپرست (دکتور محمد یوسف) به شورا دیده شد؟

۴- آیا شاه پس از دیدار با سفیر امریکا، دکتور محمد یوسف را آگاهانه، سرگردان نموده و به استهزا کشیده است؟ رشتیا با وجود طرح چنان سناریو، دچار تناقض گویی و عملکرد های دیگر هم است که مرور آنها، استعفا یوسف خان به استشاره سفیر امریکا را نمی پذیرد [تردید میکند]. البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.

پاره بی از تناقضات او را که به محکومیت اش می انجامد ببینیم:

مدعی است که از ۲۳ میزان به بعد، طرح امریکایی و صدراعظم شدن میوندوال را درک کرده است!! اما رشتیا در عمل چه کرده است.

- با وجود آن " درک" خویش، در آغاز پذیرفته است که وزیر مالیه و معاون صدراعظم در کابینه یوسف خان باشد. جای پرسش این است که با تمام آگاهی و درک این موضوع که میوندوال صدراعظم می شود، و تا تاریخ ۲۷ میزان به گفته خود رشتیا تمام مردم هم از موضوع خبر شده بودند؟!، چرا وظایف صدراعظم موظف به تشکیل کابینه؛ و نیازمند دریافت رأی اعتماد، تعطیل نشد؟ چرا صدراعظم و کابینه موضوع را با شاه در میان نگذاشتند؟

- رشتیا تا ۳۰ میزان پیرامون همه امور با یوسف خان مشوره میکند و گزارش اطلاعات خود را می دهد. یوسف خان ۳۰ میزان به شورا می رود، رأی اعتماد شخص خود را می گیرد. (رشتیا ص ۲۷۷ / ۲۷۹) اگر انتخاب میوندوال به درخواست سفیر امریکا، پذیرفته شده بود؛ و سناریو درست بود، چرا رشتیا به عنوان یکی از مشاورین مهم، در سرگردانی و استهزای رفیق خویش (یوسف خان) همکاری نمود؟ طبق سناریوی معجول، اعضای کابینه دوم یوسف خان را هم او و فرهنگ نوشتند. در حالی که می دانست، تحمل او در کابینه معذور است، می گوید: " (داکتر محمد یوسف) با احساسات زیاد مرا در آغوش گرفته گفت، دماغ من از جریانات امروز خسته شده،

تولیس کابینه را همان طوری که خودت مناسب می دانی به فکر خود ترتیب نموده تا فردا که روز جمعه است، برایم بیاور تا با هم یکجا روی آن غور نمایم. . . من و فرهنگ با در نظر گرفتن کرسی هایی که باید نفر آن تبدیل شود، اشخاص مناسب را برای هر پست در نظر گرفته به اتفاق همدیگر لیستی را ترتیب دادیم. . . برای وزارت پلان خود فرهنگ را. . . (آن لیست) فردا که روز جمعه بود، از نظر شاه گزارش یافته بود، نام فرهنگ از وزارت پلان به وزارت معادن و صنایع. . . و از همه مهمتر این که نام میوندوال عوض نام پوهندوی حمیدالله به وزارت مطبوعات داخل گردیده بود. . . فرهنگ از شرط خود (نبودن میوندوال در کابینه) صرف نظر نکرد. . . " (رشتیا ص ۲۸۳)

در اینجا تناقضات فرهنگ و رشتیا را نیز می بینیم:

رشتیا: فرهنگ نظریه موافقت خودش وزارت پلان را پذیرفت. (ص ۲۸۳ خاطرات) اما، شاه نام او را به وزارت صنایع و معادن نوشته بود. فرهنگ نظر به موجودیت میوندوال در کابینه از پذیرش آن منصرف شد.

فرهنگ: " صدراعظم موظف به مؤلف این کتاب (فرهنگ، مؤلف کتاب افغانستان دره قرن اخیر) پیشنهاد کرد تا وظیفه وزارت معادن و صنایع را به عهده بگیرد، اما من به دلیل علاقمندی به کار در قوه مقننه معذرت خواستم (فرهنگ/۵۰۳)

وقتی همه این ادعا ها، شرح تلاشها و تناقضات را می نگریم، داستان دستور سفارت امریکا مبنی بر تعیین میوندوال پذیرفته نمی شود. بلکه نشاندهنده آن است که رشتیا کوشش نموده است که محمد هاشم میوندوال را

وابسته به امریکا تصویر کند. وبا این کار خویش از دنبال نمودن صادقانه موضوع ۳ عقرب، تردید ادعای بیماری صدراعظم، دریافت عامل اصلی استعفای یوسف خان و نیازها و خاطرخواهی خانواده گی مقام سلطنت طفره می رود. به دیگر سخن، با سناریوی مجعول خویش، از آغاز دست چور، درگردن آویخته است. چارچوبی برای مسأله وضع کرده که بسیار جعل آمیز است." [۹]

آقای ولی آریا نیز به تردید ادعای آقای رشتیا در مورد انتخاب میوندوال بجای دکتور یوسف میگوید که: «...- بالاخره از آنجائیکه این داستان جعلی مبنی بر تقاضای سفیر امریکا در گرفتن و عده ملاقات از شاه به ارتباط تقرر میوندوال شمه حقیقت نداشت و از جمله همه کسان تنها ظاهر شاه حیات بود، قاسم رشتیا به خاطر آنکه جعلش به گونه ای بر ملا نشود، بعد از تقاضای سفیر امریکا از وی، نمی گوید که او زمینه این ملاقات را فراهم ساخت، بلکه آنرا به علی محمد وزیر دربار که آنهم دیگر حیات نداشت رجعت می دهد.

بنابراین هم ما و هم ملت مطلع افغانستان متیقن هستند که هرگاه قاسم رشتیا شاهد چنین داستانی می بود، زمانیکه کلیه امکانات منحن فورماسیونری شرق و غرب خود را و تمام نویسندگان کرائی و جراید متعلقه آنها را برضد میوندوال به خدمت گرفته بود و میوندوال هم در قید حیات بود، در ارائه این اکاذیب یک لحظه دریغ نمی کرد، چنانچه وقتی مرحوم آریا سایر اکاذیب رشتیا و فرهنگ را در «چه گفتند و چه نوشتند» بی پرده کرد چنان رشتیا و برادرش فرهنگ بی چاره و رنگ باختند که افراد خانواده مرحوم آریا را برای عذر نزد او فرستادند تا از ادامه نشرات خود داری کند، اما زمانیکه مطمئن گشتند که نه شهید میوندوال و نه مرحوم آریا حیات دارند، این دو برادر چند پهلو، تعهدی را که در برابر اجرتی، از هر سونی که داشتند باید ادا می کردند، که این جعل نامه را مشترکاً سر هم کرده اند. در حالیکه تقرر میوندوال دو علت اساسی داشت. یکی، بعد از آنکه دوکتور یوسف کابینه خود را به پارلمان ارائه کرد با اعتراض شدید عده کثیری از وکلا مواجه شد که همه وجود قاسم رشتیا را منحن یک فرد نایاک و راشی و دست باز می شناختند و ادعا کردند که تا زمانیکه او در لست کابینه است به دوکتور یوسف رای نخواهند داد، و در همین جریان باز هم وکلای ادعا کردند که یگانه فرد مورد اعتماد در این لست میوندوال است.

علت دوم که میوندوال را به صحنه آورد، حادثه [حادثه] سوم عقرب بود، که حکومت به بحران شدید و اعتراضات خیابانی مواجه شد و نتوانست بصورت منطقی بر آن مسلط شود که منجر به حوادث خونین شد و از طرفی سلطنت که میخواست این بحران را بگونه ای خاموش سازد، با وجودیکه مشهور بود که جنرال عبدالولی امر گلوله باری بر مردم است، اما سلطنت خواست آنرا با تغییر کابینه خاموش کند، و میوندوال را که از خوشبینی پارلمان در موردش مطلع بود و هم سلطنت می خواست، این غوغای سیاسی فرو بنشیند و هم حکومت جدید بدون اعتراض از پارلمان بگذرد، میوندوال را به صحنه آورد، ولی چنان دستهایش را بست که روزیکه میوندوال استعفی کرد، خود را خادم اعلیحضرت نامید، نه صدراعظم کشور و خادم مردم، که بعداً در تظاهرات علنی ای گفت که: در افغانستان، شما اگر تمام مراحل قدرت را طی کنید و حتی صدراعظم کشور هم شوید، صلاحیتی بیشتر از یک قاب چی نخواهید داشت. هرگاه میوندوال چنان پشتوانه بیرونی مقتدری که رشتیا و صمد از هر شیدانه به او وصل می کنند، میداشت، کسی با او چون قاب چی معامله نمی کرد و نمی توانست بکند. ...» [۱۰]

نتیجه:

با توجه به فرازها و گزیده های فوق، میتوان به این نتیجه دست یافت که عدم توجه شاه به پیشنهادات داوخان مبنی بر آوردن یک تحول سیاسی از طریق قانون اساسی (شاهی مشروطه) و سازماندهی یک حزب ملی، سبب تنفر او از نظام سلطنت شد، زیرا شاه خودش میخواست در فعالیت های سیاسی آینده کشور نقش بازی کند. علوتاً سردار عبدالولی دامادشاه نیز سرمخالفت با داوخان می جنباند و برای تردید نظریات او موانع ایجاد میکرد و شاه را زیرتاثیر نظریات خود قرار داده بود، بنابراین داوخان با درک این وضعیت، مجبور به استعفا از عهده صدارت گردید. دلیل دیگری که داوخان را به دشمن درجه یک سلطنت تبدیل نمود، گنجائیدن ماده ۲۴ در قانون اساسی ۱۹۶۴ بود که گویا به ابتکار آقایان رشتیا و فرهنگ وسید شمس الدین مجروح در قانون اساسی جدید درج شده بود و برطبق

آن داود خان از فعالیت های سیاسی درکشور محروم و ممنوع شده بود.

چیزی دیگری که در این فرازها، باید بدان توجه کرد، اشارت داکتر شرق است که میگوید: آقای رشتیا در دوران جنگ عمومی دوم جهانی، در خدمت سرویس های اطلاعاتی انگلیس قرار داشته و حکومت این راز را کشف کرده و او را مورد مواخذه قرار داده است، اما انگلیسها دوباره او را از دست غضب صدراعظم وقت نجات داده و محبوب و همراز ظاهرشاه میسازد، این شگرد و برخورد شاه نسبت به رشتیا، این ضرب المثل را در خاطر زنده میکند که میگویند: «**مربی داری، مربا بخور!**» رشتیا با زیرکی نه تنها دل شاه را بدست می آورد، که توجه سردار نعیم خان را نیز نسبت به خود جلب میکند، و از این طریق به داودخان نزدیک میشود تا جایی که در کابینه داودخان رو بروی یا شانه بشانه ملک خان می نشیند و به او افاده میدهد که اکنون دیگر از دست هیئت های تفتیش او در ریاست کوپراتیف ها، نجات یافته و مثل او در کابینه داودخان جای گرفته است. اما این مرد هوشیار، بنا بر خاصیت مخصوص خودش، همینکه داودخان رفت و بجایش دکتور یوسف خان نصب شد، فوراً در صف مخالفین داودخان، یعنی سردار ولی و شاه قرار گرفت و سرانجام همه کاره حکومت انتقالی و رئیس تسوید قانون اساسی ۱۹۶۴ گردید که در آن ماده ای را گنجتاید تا داودخان را از حق هرگونه فعالیت سیاسی در آینده کشور محروم نماید. و نزد دکتور محمدیوسف نیز تا آنجا کسب اهمیت نمود که ترتیب لیست کابینه دوم او را نیز کسب و برای خود دو پست مهم ریزرف نمود: یکی معاونیت صدارت، و دیگری وزارت مالیه را، مگر وکلای شوری از موجودیت نام رشتیا، در لیست کابینه، تالار شوری را ترک گفتند و فریاد زدند که تا رشتیا در لیست کابینه یوسف خان باشد، به او رأی اعتماد نخواهند داد.

مظاهره سوم عقرب که با گلوله باری سردار ولی لوی درستیز قوای مسلح مواجه شد، سبب گردید تا برای ارضای خاطر محصلین و متضررین سوم عقرب، میوندوال بجای دکتور یوسف بحیث صدراعظم منصوب شود، و آن همه خواب های طلانی سیدقاسم رشتیا و برادرش با سیدشمس الدین مجروح به کابوس هولناکی مبدل گردد و هر سه تا بشمول داکتور یوسف به حیث سفیر افغانستان از کشور خارج ساخته شوند.

از تحلیل آقای ولی آریا استنباط میشود که سردار ولی نسبت به میوندوال حسن نظر نداشته است و گویا پس از آنکه میوندوال بجای داکتر یوسف خان، به کرسی صدارت تکیه میزند، نشر مقاله ای در یکی از نشریات امریکایی بنام رامپاتس، انگشت اتهام بسوی کابینه میوندوال دراز میکند، و این مقاله بزودی در حلقات سیاسی افغانستان مطرح میگردد. بیاد دارم که آن مقاله از قلم یک محصل افغانی بنام هوتکی، در مظاهرات محصلین پوهنتون کابل مطرح و تشریح میگردد و موجی از احساسات محصلان را علیه میوندوال دامن میزد. آقای ولی مدعی است که به تشویق آقای فرهنگ، سردار ولی مبلغی پول از دارائی خاص وزارت دفاع افغانستان، به حساب مجله مذکور حواله کرده و چند صد شماره آن به افغانستان وارد و به اشخاص و مراجع مورد نظرتوزیع شده بود. این تذکر ما را به علت اصلی خصومت این دو برادر با میوندوال مرحوم، رهنمایی میکند و میتوان گفت که مخالفت سردار ولی با داودخان و نعیم خان، و خوش بینی آن دو با میوندوال، سبب شده بود تا خوش آمدگوییان متملق سردار ولی نیز با میوندوال، بنای دشمنی را بگذارند و حرکات و سکنات آن شخصیت دانشمند را بدخواه خود تعبیر و به گوش اولیای قدرت برسانند.

در بالا از قول ولی آریا نقل شد که رشتیا با دادن زهر به میوندوال میخواست به حیاتش خاتمه دهد، ولی خدا نخواست که بود تا رشتیا در این نیتش موفق گردد، آریا در مورد خصومت رشتیا با میوندوال میگوید: «... روزی شهید میوندوال در حضور کسانی که اکنون زنده و حاضر هستند، کاغذی را نشان داد که در آن قاسم رشتیا مکتوبی به سردار ابراهیم مقیم دایمی در شوروی نوشته بود که «**زدیم روده هایش را سیاه کردیم اما هنوز زنده است**» و بعد شهید میوندوال افزود: کاپی این مکتوب را به... هم داده ام تا برای موقع لازم محفوظ باشد.» [۱۱]

و آقای مهرین نیز در تحلیل خود در مورد رشتیا میگوید: «**البته منظور رشتیا از آغاز روشن نمودن جریان استعفا نیست، بلکه منظور او پیش از همه فرستادن تهمت و تشهیر میوندوال است.**»

خلاصه کودتای ۲۶ سرطان برهبری داودخان، طومار نظام ۴۰ ساله سلطنت را در کمتر از ۲۴ ساعت درهم پیچید. داودخان در نخستین بیانه صبح ۲۶ سرطان که برقراری نظام جمهوری را در افغانستان به مردم مژده داد، از بعضی همکاران سابقه خود بنام رفقای «**ضعیف النفس**» یاد کرد اما نامی از آنها نبرد. چندروز بعد آقای رشتیا،

بمنظور عفو تقصیرات و دست بوسی رهبر در صف ملاقات کنندگان ایستاده شد، اما رهبر دیگر به او وقعی نگذاشت و از ملاقاتش امتناع ورزید ولی ضرری نیز به وی نرساند. سرانجام آقای رشتیا در اولین ماه های کودتای ثور در ۱۹۷۸ برای خوشنودی نورمحمدتره کی، برضد خاندان ظاهرشاه، با نام مستعار "سیدال یوسفزی" به نوشتن یک سلسله مقالات زیر عنوان «نادرچگونه بقدرت رسید؟» دست زد که در روزنامه های انیس و اصلاح به نشر میرسید. این سلسله مقالات در سال های پس از سقوط رژیم کودتای ثور از سوی مرکز نشراتی میوند درپشاور به چاپ رسید که مورد استفاده نویسندگان و محققان کشور منجمله داکتر عبدالرحمن زمانی نیز قرار گرفته است. [۱۲]

حال که با شخصیت و ماهیت آقای سید قاسم رشتیا و برادرش فرهنگ بیش از پیش معرفت حاصل گردید، میتوان گفت که آندو برادر هرگز با شهید میوندوال و شهید داودخان قابل مقایسه نیستند. هرگز نمیتوان با سفسطه بافی و گزافه گویی از آنها شخصیت های محبوب سیاسی ساخت. متأسفانه من یک زمان فکر میکردم که آقای فرهنگ بخاطر عضویت خود در جنبش مشروطیت سوم در گروه «خلق» تحت رهبری میرغلام محمدغبار، از لحاظ تقوای سیاسی بر برادر خود رشتیا برتری دارد، اما با مطالعه مجدد مقالات آقای داکتر سید عبدالله کاظم و آقای ولی آریا و نصیرمهرین، باورم را نسبت به او از دست دادم. کسانی که خود را وابسته به این دو برادر میدانند، همانگونه که روزی شیر و قیماق و کباب و شراب متعلق به وزارت و سفارت این اشخاص را میخورده اند، اکنون باید تحمل انتقاد بر اعمال نا جانز و ناروای شان را هم داشته باشند و ببخود به این شاخ و آن شاخ نپرند و اوایلا سر ندهند که گویا این سخنان توهین به بازماندگان این اشخاص است و نمی باید چنین و چنان گفته میشود.

در افغانستان تمام شاهان و امیران و سران قومی و تنظیمی که از آنها امروز با الفاظ شدید انتقاد میشود، همه از خود بازماندگان و وابستگی دارند، اگر قرار بر این باشد که انتقاد از اعمال اشخاص قدرتمند، به بازماندگان شان برمیخورد و نباید از آنها انتقاد کرد، در اینصورت تاریخ بی مفهوم میشود و می باید مضمون تاریخ را از نصاب تعلیمی شاگردان حذف کرد که چنین چیزی برای جامعه قابل قبول نیست. تاریخ درس عبرت گرفتن از گذشتگان است، تاریخ اعمال خوب و بد انسان های مطرح را که در گذشته نقشی (چه مثبت و چه منفی) بازی کرده و رفته اند، به نسل های آینده انتقال میدهد. با همین منطق من هم، دیدگاه شخصیت های آگاه افغان را برگزیده در این نوشته به نسل های بعد انتقال میدهم، و قضاوت آنرا برای خواننده میگذارم.

پایان

مآخذ این مقاله:

- [۱]- داکتر سید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۲]- داکتر سید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۳]- داکتر سید عبدالله کاظم، چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند، بخش پنجم، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۴]- داکتر سید عبدالله کاظم، همان مقاله، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۵]- داکتر سید عبدالله کاظم، همان مقاله، بخش آخر، پورتال افغان جرمن آنلاین، جون ۲۰۱۵
- [۶]- داکتر کاظم، مقاله داودخان واردو (بخش سوم)، افغان جرمن آنلاین، ۲۰۱۵
- [۷]- دکتور محمدحسن شرق، تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان، چاپ پشاور، تاریخ چاپ معلوم نشد، صفحات ۶۶-۶۷
- [۸]- کابل ناتنه، شماره ۱۷۱ مسلسل، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:
http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_20120701.html
- [۹]- رک: نصیرمهرین، سوم عقرب را دگر باره بنگیریم، قسمت ۷، آیا دکتور یوسف بعلت بیماری استعفا داد؟، سایت آریانی، لینک)
<http://www.ariaye.com/dari/siasi/mehrin.html>
- [۱۰]- کابل ناتنه، شماره ۱۷۱ مسلسل، سرطان ۱۳۹۱ هجری خورشیدی / اول جولای ۲۰۱۲ عیسوی به لینک ذیل رجوع شود:
http://www.kabulnath.de/Salae_Hashtoum/Shoumare_20120701.html
- [۱۱]- ولی آریا، در دادگاه مردم، کابل ناتنه، شماره ۱۷۱ مسلسل
- [۱۲]- داکتر زمانی، بازنگری دوره امانی و توطئه های انگلیس، ۲۰۱۳، فهرست منابع فارسی در آخر کتاب